



فرزندان مستولان و به ویژه مستولان عالی رتبه را با عنوان آقا‌زاده‌ها یا تعابیر مشابه می‌شناسند و معمولاً در سراسر جهان و در تمامی کشورها با ویژگی‌هایی همچون بانددبازی، زد و بند، سوءاستفاده از قدرت پدران، ولنگاری، زندگی اشرافی، بریز و بیاش‌های افسانه‌ای، تحصیل در خارج و… می‌شناسند.

معمولاً این قشر در زمان خطر، مثلاً وقتی کشورشان در گیر جنگ یا آشوب و فتنه هم باشد، دوری از مهر که و خارج شدن از کشور را برمی‌گزینند و همیشه در این اوز گادهای حساس و سرنوشت‌ساز تماشایی و غرزننده هستند و تأسیفاتر از از همه آنکه وقتی خطر یا فداکاری‌ها و ایثار‌های‌گی قشر مستضعف ووطن‌دوست رفع شد، آقا‌زاده‌ها سر رسیده و سهم خواهی می‌کنند و از حق و سهم پدران‌شان سخن گفتند و بهره‌برداری سیاسی و مادی حداکثری را سرلوحهٔ اعمال‌شان قرار می‌دهند!!!

اما در جبهه انقلاب و مقاومت، اوضاع متفاوت است؛ ازجمله آقا‌زاده‌ای داریم که پسر گرمای و گرانقدرش فرمانده دل‌ها و جان‌ها و بزرگ‌ترین و محبوب‌ترین و معروف‌ترین رهبر جهان عرب و یکی از مقتدرترین فرماندهان محور مقاومت یعنی سیدحسین نصرالله دبیرکل حزب‌الله لبنان است. با این وجود فرزند ارشدش سید محمدهادی نصرالله در عنفوان جوانی در سن ۱۵ سالگی آگاهانه و با اختیار وارد حزب‌الله لبنان شد و مکرراً در خط مقدم نبرد نظامی با رژیم اشغالگر قدس افتخار آفرینی نمود و در عملیات‌های ضدصهیونیستی شرکت می‌کرد و سرانجام نیز در سن ۱۸ سالگی به دست تروریست‌های صهیونیست آسمانی شد و به بالاترین و اعلاترین افتخار یعنی شهادت در راه خدا نایل آمد.

شهادت یک آقا‌زاده، آن هم در حد فرزند سید حسن نصرالله در ۲۱ شهریور ۱۳۷۶، بمب خبری بزرگی در جهان بود و واکنش گسترده و تحسین‌برانگیز مردم لبنان از تمام گروه‌های مذهبی و همچنین همسدری و حیرت جهان و جهانیان را برانگیخت، تمام رهبران ملی و مذهبی از مسلمانان و

مسیحیان به دیدار سید حسن نصرالله رفتند و شهادت فرزند ارشدش در جنگ با ارتش اشغالگر اسرائیل را تسلیت گفتند. این واکنش‌ها به لبنان محدود نشد و سران بسیاری از کشورها برای سید مقاوم پیام تسلیت و همدردی ارسال کردند.

از سوی دیگر این شهادت و ابعاد آن در جمله حضور شجاعانه و گمنام فرزند ارشد سید حسن نصرالله در خط مقدم و خطرناک‌ترین عرصه‌های



مبارزه با دشمن صهیونیستی و تا مرحلهٔ شهادت رسیدن این گوهر تابناک مقاومت لبنان و همچنین نحوهٔ برخورد دبیرکل حزب‌الله لبنان با این شهادت و حوادث پس از آن، برگ‌فلق‌العاده درخشان دیگری از عزت و عظمت رهبری سید حسن نصرالله در راه جهان به ثبت رسانید.

این شهادت عظیم و حیرت‌انگیز و استثنایی که دنیا را متحیر نمود، ابعاد و جزئیات و دستاوردهای فوق‌العاده ارزنده و ارزشمندی نیز داشت که در این گزارش تبیین و تشریح می‌نماییم.

روز ۲۱ شهریور ۱۳۷۶ مصادف با دوازدهم سپتامبر ۱۹۹۷، گروهی از نیروهای حزب‌الله لبنان در حمله‌ای به مواضع ارتش رژیم صهیونیستی در قله موسوم به «جبل‌الرعب» در جنوب لبنان، توانستند ضرباتی به نیروهای دشمن وارد کنند.

هنگام بازگشت از موقعیت تحت اشغال دشمن، چهار نفر از رزمندگان مقاومت اسلامی زیر آتش شدید نیروهای صهیونیست قرار گرفتند که سه نفر از آنان به شهادت رسیدند و بیکراهی‌شان به دست نیروهای ارتش رژیم اشغالگر قدس افتاد.

آن روز که برادرت سراسیمه شناسنامه‌ات را خواست قلبم لرزید! نمی‌دانستم برای چه! اما به‌قول بی‌بی‌انگار در دلم زخت می‌انستند. دلشوره عجیبی به سراغم آمد.

– شریعه! اینجا چی می‌خوای؟

– هیچی مامان مثل این‌که لومند شناسنامه آقاچون رو ببرن.

یک لحظه به‌یاد خواب سه شب قبل افتادم! نکند که… در خانه زده شدد و دوباره دلم لرزید. این‌بار زن برادرت با سرخی می‌زد پشت در بود.

– پس شوهرت حاج قاسم کوم؟

– کار داشت؛ منم تنها بودم و گفتم بیام پشت تا

تنهامونم.

به نظرم اوضاع غیرعادی بود که همهٔ اقوام داشتند

یکی‌یکی می‌آمنند خانهٔ ما!

دوباره در خانهٔ را زندندا نفهمید خودم را چطور تا دم در رساندم؛ پاهایم باد رفتن ندانست. انگار راه طولانی شده بود. دلپهرام شدت گرفت و تپش قلبم همه‌جا پیچیده بود. در را باز کردم، کوچهٔ ۱۸ متری مملو از جمعیت بود. پاهایم سست شدند. چهرهٔ بعضی‌ها برایم آشنا بودند و بعضی هم به بعضی‌هایشان را در مسجد ولی‌عصر (عج) دیده بودم، بعضی پشت سر تو نماز می‌خواندند. مردی میانسال جلو آمد، در مسجد منتریه دیده بودمش همان‌جایی که امام جماعت بودی… گفتم: «حاج خاتوم سلام‌علیکم، سید احمد آقا خونه نیست؟»

با نگرانی جواب دادم: «نه! مگا مسجد نبودن؟»

خدا چیا چه خیر شده بود؟ یک‌لحظه با خودم گفتم شاید دوباره برای امتهای اتفاقی افتاده‌مثل آن روز که وقتی سه ساله بود تمهاری رفته بود طبقهٔ بالا، روزنامه را آتش



نظامیان صهیونیست هر سه پیکر را به سرزمین‌های اشغالی منتقل کردند و بدون داشتن اطلاع از هویت آنان، تصاویر هر سه پیکر را در تلویزیون رژیم صهیونیستی نمایش دادند. مدت کوتاهی از پخش این تصاویر نمی‌گذشت که مشخص شد یکی از این سه رزمنده شهید، سید محمدهادی نصرالله فرزند ارشد سیدحسین نصرالله دبیرکل حزب‌الله لبنان است. شهید علی کوثرانی و شهید هبتم مغنیه، دو هم‌رزم و همراه شهید نصرالله و دو شهید دیگر حزب‌الله لبنان در این عملیات بودند.

نمرات خون شهید نصرالله و تمامی مبارزان مقاومت
۲۳ شهریور ۱۳۷۶، رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در پیامی به مناسبت شهادت فرزند سید حسن نصرالله، با تعابیر عظیمی از شهادت افتخارآمیز فرزند عزیز و جوان برومند سید حسن نصرالله یاد نموده و خون هادی شهید و دیگر فرزندان شهید اسلام در لبنان را موجب مشعل‌تر ساختن آتش مقاومت در برابر رژیم اشغالگر فلسطین و لبنان دانسته و وعده و بشارت پیروزی حق و نجات سرزمین‌های غصب‌شدهٔ اسلامی را فرمودند.

حماسه‌ای دیگر از سید حسن نصرالله
حدود یک هفته قبل از شهادت سید محمدهادی



در ادامه گزیده‌هایی از سخنان سید و اسوهٔ مقاومت در این مصاحبه را نقل می‌نمایم.
یگان تکاوران دریایی رژیم صهیونیستی موسوم به «شاینت‌اکی۱» (یکی از سه یگان تکاوری فوق‌ویژه نیروی دریایی ارتش رژیم صهیونیستی) در شامگاه چهارم سپتامبر سال ۱۹۹۷ در منطقه انصاریه انجام داد و به پیروزی و دستاوردهای شگفت‌انگیزی دست یافت.

نیروهای فوق‌ویژه شاینت ۱۳، تنها به نیروی دریایی محدود نمی‌شوند و آمادگی انجام حملات زمینی، هوایی را نیز دارند. از جمله مأموریت این نیروها می‌توان به حملات دریایی ضربتی، عملیات‌های مخفی و حملات هم‌زمان اشاره کرد. رزمندگان حزب‌الله لبنان در عملیات انصاریه توانستند ۱۲ تکاور شاینت ۱۳ را به هلاکت برسانند و چند تن دیگر را مجروح کنند. سران غاصب تاپو و به خیال باطل خود تصور می‌کردند که با دستیابی به پیکر شهید سید محمدهادی نصرالله به فاصله کمی از شکست متضخانه در عملیات انصاریه، به پیروزی بزرگی رسیده‌اند و با در دست داشتن این غنیمت بی‌نظیر خواهند توانست باج کالنی از دشمن سرسخت خود دریافت کنند. و خودش این تصور سریع معلوم شد که چنین آرزویی دست‌نیافتنی است.

سید حسن نصرالله دبیرکل حزب‌الله لبنان و همسر گرم‌اشی با صراحت اعلام نمودند که پیکر فرزندان هیچ تاقوتی با سائر پیکرهای شهیدا که در اسارت اشغالگران بودند، ندارد و همراه آنان بازخواهد گشت.

ارتش اسرائیل درحالی‌که زیر فشار افکار عمومی برای بازپس‌گیری جنازه‌های به‌جا مانده از عملیات انصاریه بود، سرانجام دست به مذاکراتی غیرمستقیم با حزب‌الله زد و در ازای دریافت باقی‌مانده لاشه نیروهای خود، ۶۰ اسیر و پیکر ۴۰ شهید لبنانی از مقاومت اسلامی و دیگر جریان‌های ضداشغالگری را در تاریخ ۲۶ ژوئن ۱۹۹۸ آزاد کرد و به این ترتیب پیکر سید محمدهادی نصرالله به وطن بازگشت.

شهید نصرالله از زبان سید حسن نصرالله
سید حسن نصرالله، دبیرکل حزب‌الله لبنان، در مصاحبه با پویش روح‌الامین دربارهٔ شهادت فرزندش سید محمدهادی، پس از ۲۱ سال، بهترین و دقیق‌ترین توصیفات از ویژگی‌های شخصیتی فرزند شهیدش را تشریح نمود که در این سخنان به‌صورت ضمنی و ناخوشانه آشکار کنندهٔ جنبه‌های عظیم و شگفت‌انگیزی از رهبری کم نظیر سید حسن نصرالله نیز هست.

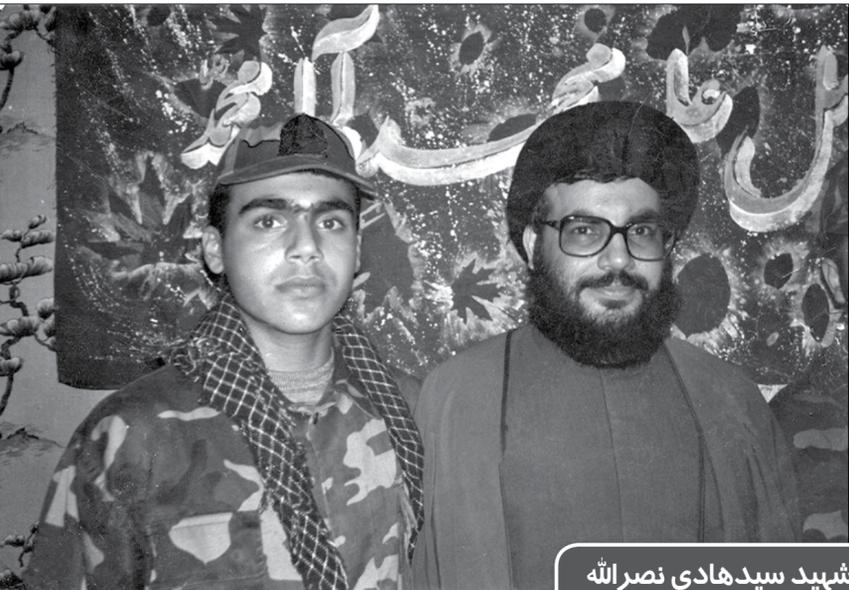


شهید سید محمدباقر حکیم
شهید محسن حججی
شهید صیاد شیرازی
شهید سیدعارف حسینی
شهید حسین همدانی
شهید حسن ظهیرانی مقدم
شهید حسن شاطری
شهید ابوبهی المهندس
شهید مصطفی چمران
شهید ابوداود آئینی

شخصیت شهید خاطرنشان نمود: «در آن دوره به واسطهٔ مشغولیت‌های شبانه‌روزی‌ام، دقیق آن است که بگویم هادی را بیش از پدرش، مادرش تربیت کرد. یعنی همهٔ وقتش (در مقداری از وقتش) را با مادرش گذراند. درست است که ما در یک خانه بودیم اما من در بیشتر اوقات نبودم و مسئولیت و بی‌گیری و تحرکات مختلفی داشتم و گاهی چندین شبانه‌روز خانه نمی‌آمدم. پس در زمینهٔ تربیت، واقعیت آن است که باید رتبهٔ اول را به مادرش بدهیم. اما گاهی نیز همدیگر را می‌دیدیم. می‌دانید که جوانان سوآلاتی دارند. حرف‌هایی از دوستانش می‌شنید. من نیز گاهی از او سوآلاتی می‌کردم. گاهی دربارهٔ دین، مقاومت، جهاد و مسائل کلی صحبت می‌کردیم اما روشن بود که موضوع مقاومت بر عقل و قلبش خیمه زده است. بسیار از شهدا تأثیر می‌پذیرفت و اخبار عملیات‌ها را بی‌گیری می‌کرد.»

دستاوردهای عظیم
و کم نظیر شهادت بزرگان مقاومت
سید حسن نصرالله دستاوردهای عظیم و کم نظیر شهادت سید محمد موسوی و همسر و فرزند خردسال‌شان و همچنین شهادت سید محمدهادی نصرالله را چنین تشریح می‌نماید:

«اگر بخواهیم از‌هادی به عنوان یکی از جوانان مقاومت صحبت کنیم باید بگوییم شهادتش کاملاً



یادبود سالگرد شهادت شهید سیدهادی نصرالله

مجاهدی گمنام و شهیدی سرافراز در محور مقاومت

کامران پورعباس

هم پرسید. مادرش هم گفت اگر خواسته و اراده‌ی خودت است، من نیز به هیچ وجه ممانعتی ندارم. به همین علت بنده پس از شهادتش در سخنرانی گفتم که این یک تصمیم شخصی بود تا به همهٔ جامعه‌مان و هواداران مقاومت و دوست و دشمن تأکید کنیم

ما به جوانان و فرزندانمان تحمیل نمی‌کنیم که به مقاومت بپیوندند. ما نه سربازی اجباری داریم و نه تشویق می‌کنیم و نه در محظوریت قرارشان می‌دهیم.»

حضور گمنام در عرصه مجاهدت

سید مقاومت، کیفیت حضور گمنام سید محمدهادی در عرصه مجاهدت در حزب‌الله لبنان را چنین شرح می‌دهد: «روزی که به مقاومت پیوست تکاور شریطش کاملاً بر عهدهٔ مقاومت بود. این‌که کجا می‌برندش، کجا خدمت می‌کند، در کدام خط یا پایگاه است و در کدام عملیات هست یا نیست، جزئیاتی بود که من در آنها دخالت نمی‌کردم و حتی گاهی مطلع هم نمی‌شدم؛ هر دفعهٔ آخر و روزی که من است. هادی هویت واقعی‌اش را از دوستانش و بسیاری از مردم پنهان می‌کرد.»

سید مقاومت از احساس رضایتش بابت پیوستن سید محمدهادی به مقاومت و دلیل آن می‌گوید: «از لحظهٔ ورودش به مقاومت من احساس رضایت کردم. با وجود این‌که من به کسی نگفته بودم بسرم و با سن و سال کمی که داشتم، به مقاومت پیوسته است. اما احساس می‌کردم با خودم روراست هستم. وقتی می‌رفتم سخنرانی می‌کردم و درس می‌دادم و تشریح می‌کردم فرزندان‌شان را به مقاومت می‌فرستد، پس خودم هم در مقاومت بود. به همین خاطر احساس می‌کردم با خودم روراست هستم. یعنی وجدانم راحت بود. با الله (سبحانه و تعالی) راحت بودم. من دیگر به مردم چیزی نمی‌گفتم که خودم به آن عمل نکرده باشم.»

اهدای، شیر زین بزرگ و قهرمان

خانم فاطمه یاسین همسر سید حسن نصرالله، یک شیر زن بزرگ و قهرمان است.

سید محمدهادی حدود سه سال بود که در عملیات ضدصهیونیستی شرکت می‌کرد. در هرعملیاتی که در جنوب لبنان روی می‌داد، مادر گرم‌اشی مانند همه مادران رزمندگان، انتظار ششیدن خبر شهادت فرزندش را داشت و هر روز برای فرزندش و هم‌رزانش صدقه می‌داد.

سید مقاومت در مورد نقش و تأثیر ویژهٔ مادر گرم‌ای شهید سید محمدهادی در رشد و پرورش او می‌گوید:

صفحه ۷

دوشنبه ۲۰ شهریور ۱۴۰۲

۲۵ صفر ۱۴۴۵ – شماره ۲۳۳۹۳



سیدحسن نصرالله

از طرف دیگر بسیار به جوانان انگیزه داده است. این را ما در تعزیه‌ها، تشییع‌ها و مراسم‌های ختم مختلف دیدیم. همچنین سطح بسیار بالایی از باورپذیری را ایجاد کرد. باورپذیری یک موضوع مهم است؛ چیزی است که ما باید ایجادش کنیم و اگر ایجادش کردیم، ما راقبش باشیم. شهادت‌هادی برای سران حزب‌الله و نه فقط بنده نوعی از باورپذیری را به همراه آورد که شاید حزب‌الله را از بسیاری از – نمی‌گویم همهٔ– گروه‌ها یا نیروهای سیاسی این مسیر متمایز کرد.»

شهدا زنده‌اند

سید مقاومت به زنده و حاضر بودن شهید سید محمدهادی نصرالله و تمام شهیدان معتقد است و ابراز می‌دارد: «او همیشه حاضر است. فکر می‌کنم همهٔ خانواده‌های شهید چنین احساسی دارند. ششاد چون شهید است، شاید اگر مرگ عادی بود، حضورش این قدر قوی نبود. همان‌طور که هر خانوادهٔ شهیدی وقتی کسی به شهادت می‌رسد، به یاد شهیدان دیگری می‌افتند و بسیاری از آنها به یاد شهید هادی می‌افتند، ما نیز در خانه وقتی خبر هر شهیدی می‌رسد یاد شهید خودمان می‌افتیم. به همین دامه وقتی این مسیر و مقاومت و کاروان‌های شهدا ادامه دارد یعنی شهیدان در هر خانه و خانواده حضور دارند.»



وصیتنامهٔ بسیار اهل بی‌تی

متن کامل وصیتنامهٔ شهید سید محمدهادی نصرالله منتشر شده است که وصیتنامه‌های بسیار اهل بی‌تی و سه ویژه امام حسینی و حضرت زهرایی است و جهاد و ایثار و ولایتمداری در آن موج می‌زند.

به‌عنوان حسن ختام این گزارش، بخش‌های کوتاهی از این وصیتنامه را نقل می‌نماییم:
«آشنایان عزیزم!

… به‌مه‌تان سفارش می‌کنم که هر روز زیارت اباعبدالله الحسین(ع) را بخوانید و همچنین سفارش می‌کنم که مجالس عزرا را برای روح اباعبدالله الحسین بخوانید؛ این کار بزرگ است و اینکه باسبب سبب‌ها تن نکنید و غمگین نشوید و به هیچ وجه در سوگ من اشک نریزید و اگر گریستید، اشک‌های‌تان فقط برای مصائب اهل بی‌ت(ع) و مصائب حضرت زهرا(س) باشد و بس. بسیار زود کنید و اینکه باسبب سبب‌ها بر اولیا و ائمه‌اش توسل جویدید و کلام مقدس آنان را قرائت کنید…»

برادران مجاهد در مقاومت اسلامی!

… برزیم!
استوار باشید و در قلعه‌های افتخار بر مواضع دشمن صهیونیستی هجوم ببرید. نکند قدرت سلاح‌شان شما را بترساند و مرعوب‌تان سازد؛ چرا که شما سلاح «الله اکبر» دارید و قدرت ذوالفقار در کف‌تان است…»

به شما توصیه می‌کنم که سخنان و کلام رهبر حزب‌الله را به خوبی گوش کرده و به آن عمل کنید و از تکلیفی که حضرت اسام‌خامنه‌ای و دبیرکل حزب‌الله لبنان جناب سیدحسین نصرالله بر دوش‌تان گذاشته‌اند، به خوبی مراقبت و حمایت کنید که اطاعت شما از آنان، اطاعت از امام حجت مهدی منتظر است.

شما را به مداومت در عمل صالح و خالصانه برای خاندان سفارش می‌کنم و اینکه با توسل به او یا ائمه اطهار (علیهم‌السلام حضرت زهد(س)) به آن نزدیک شوید. شما سفارش می‌کنم که زیارت عاشورا، زیارت ارباب و بعضی آیات خاص قرآن را هر روز با در حد توان خود بخوانید و ثواب آن را به روح شهیدا بفرستید.»

در دلاستی یا نه؟ کاش… یک‌کسب خوابت را دیدم. توی مسجدی ایستاده بودم. دورتادور را با پارچه‌ای سبز پوشانده بودند. بلندگوها در چهار گوشه قرار داشت. سه نفر هم قامت و شبیه تو از آسمان پایین آمدند. مسجد برام مثل گلستانی آرام‌بخش شد که در پرتوی نوری سسزمی می‌درخشید. رایحهٔ گلاب مرا سرسخت حضورت کرد. دلم می‌خواست به‌یادت بپفتم؛ ولی نمی‌دانستم روی پای کدام‌یک که شبیه تو بودند؟ بالاخره خودت جلو آمدی و نو دفر دیگر از نظرم محو شدند!

پرهانت را بالا کشیدی، جای قلبت را نشان دادی و گفتم: «گلوله به این‌جا خورده» ولی نگران نباش درد ندارد. دردم همون لحظه بود.»

– پس برای چی این‌جا هستی؟
– اوادم پرورنده‌ها رو تحویل بدم و برم.
– به پرورنده‌ها میان دستت ننگه‌ا کردم. عکس

شده‌ای که توی بهشت‌نرس(س) می‌دیدمشان روی پرورنده‌ها بودا گفتم: «اینا که همه شهید شدن.»
– به اطراف‌اشاره کردی.

– بله. همه این‌جا نماز شهدا رو می‌خونم.

بعد از کمی مکث ادامه دادی: «وقتی دیدم خیلی ناراحتی اوادم بهت بگم نگران نباش؛ دیگه درد ندارد.

اوادم بگم خوشحالم که این‌جام.»

چلادر من کف‌ت نروانسم عصام را کنترل کنم و

آخرین وداع بر دلم ماندم.

مدتی گذشت و کم دیدارت بیمارم کرد.مدام‌گره

می‌کردم که کاش برای آخرین بار هم که کشنده

می‌دیدمت، کاش می‌فهمیدم گلوله به کجای بدنت

اصابت کرده؟ کاش می‌فهمیدم در آخرین لحظه

نمی‌دانم.

قرارمان هر پنج‌شنبه، همین‌جا

دلشوره گرفتم، با نگرانی پرسیدم: «چطور؟»

جواب دادی: «تیراندازی شده؛ ولی گلوله از بالای

سرم گذشت.»

یک روز هم وقتی بالای منبر صحبت می‌کردی،

مأمورین رژیم اشاره کردند تا من نیز پایین بیایی. خودم

آن‌جا بودم و دیدم که به آنها توجه نکردی. مأمورین به

برادرت گفتند تا متقاعدت کند پایین بیایی. او هم روی

کاغذ نوشت: «حاج‌آقا این‌ها از طرف سلواک اومدن.»

با خوشحسردی سر تکان دادی که: «بله می‌دونم،

صحتبت نموم به میام.»

آن روز وقتی سخنرانی‌ات تمام شد، مأمورین به

سراغت آمندند.

–حاج‌آقا به بار قلباً تعهد دیدم، مگه قرار نبود از

این صحنه‌های بودار نزنیدی؟

– من حرف خاصی نمی‌زنم، بیاستی مردم آگاه باشن.

– پس باید با ما بیایید.

شانه بالاانداختی و گفتمی: «اومدن من مهم نیست؛

ولی اگه بیام به ضرر شما نموم میشه. وقتی من بیام به

تعدادی هم میان؛ اصلاً چرا خودتون رو قرب می‌کنید؟»

مأمورین هم دست از پا رازت گرفتند: «پس لطف

آقای در خانه‌مان آمد و گفت: «حاج‌آقا فرخوردند.»

یادم آمد چند شب قبلش گفتمی: «مضب رفتنی

– من حرفم رو می‌زنم؛ ولی ایسن صحبت‌ها رو

نمی‌دانم.



«زن داشا! سید احمد تیرخورده…»

اما اگر دنیا روز سرم خبرید قلبم تیر کشید و یکباره

تمام ماجرا را فهمیدم. این تجربه‌های رویای صادق‌ام

بود. همان خوابی که سه شب قبل دیده بودم! توی خواب

آقای در خانه‌مان آمد و گفت: «حاج‌آقا فرخوردند.»

یادم آمد چند شب قبلش گفتمی: «مضب رفتنی

اما همان‌طور که درش را پایین‌انداخته بودم گفت: